**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۴/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(آیا شرط تزاحم این هست که تضاد بین دو تکلیف اتفاقی باشد)**

بحث در این بود که در جایی که تضاد بین دو حکم دائمی باشد آیا داخل در باب تزاحم هست یا داخل در باب تعارض هست؟ شهید صدر می‌فرمودند که در موارد تضاد دائمی بین اصل دو حکم تعارضی نیست ولی بین اطلاق دو حکم تعارض هست. یعنی دو حکم اطلاق دارد و تعارض دارد نسبت آن اطلاقش. بیان این مطلب را در جلسه قبل عرض کردیم عمده‌اش بیانی هست که در کلام آقای حائری از قول شهید صدر نقل شده که من یک بار دیگر کلام آقای حائری را می‌خواهم دقیق‌تر نقل کنم من کلام آقای حائری را یک مقداری با تعبیرات خودم بیان کرده بودم بگذارید عین عبارتهایی که خود ایشان بیان کرده بیان کنم البته جوهر مطلب یکی است تفاوت ندارد ولی به عین الفاظ ایشان بیان کنیم روشن‌تر هست و بهتر می‌توانیم تقریب بکنیم آقای حائری می‌فرمایند که یک شبهه‌ای کلاً‌در اصل مقید لبّی که تزاحم را از تعارض جدا می‌کرد وجود داشت آن شبهه این بود که مجرد اینکه ما می‌دانیم که در فرض اتیان به واجب اهم یا واجب مساوی ما نمی‌توانیم به وجوب یک شییء قائل بشویم چون یا ترجیح بلا مرجح است یا ترجیح مرجوح بر راجح هست این مقدار کافی نیست تا ما قائل به این بشویم که باید یک قید بخورد چه مانعی دارد شما به اطلاق خطاب تمسک کنید اثبات کنید که واجبی اهم واجبات است صلّ می‌گوید هیچ واجب مساوی یا اهم من وجود ندارد تمام امور دیگر را هم وقتی بخواهی انجام بدهی باز هم می‌گویند بیا من را انجام بده چون من اهم هستم. این چطوری پاسخ داده می‌شود؟ ایشان می‌فرمایند که اینجا به دو بیان مطلب پاسخ داده شده یک بیان این هست که اینجا تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص هست و تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص صحیح نیست. نکته دوم اینکه در صورتی ما می‌توانیم به اطلاق خطاب برای اثبات اهم

بودن تمام واجبات، بگوییم ظهور دارد که همه واجبات اهم است این فرع این است واجبات ادله‌شان ناظر به مرتبه وجود وجوب باشد بخواهد اهمیت این واجب را نسبت به واجبات دیگر برساند در حالی که اینطور نیست واجبات به حسب نظر عرف تنها اصل وجوب را می‌خواهد برساند اما اینکه وجوب اهم واجبات هست این خلاف متفاهم عرفی از ادله است. البته قبل از اینکه ادامه بیان آقای حائری را عرض بکنم آقای حائری بیان اول را خودشان قبول ندارند اینکه اینجا تمسک به عام در شبهه مصداقیه نمی‌شود به گونه‌ای ردّ می‌کند که بعداً به آن اشاره می‌کنم در واقع ایشان فعلاً دارد تقریب کلام شهید صدر را می‌کند بعد ایشان می‌فرمایند که این بیانی که ما گفتیم بیان دوم که متفاهم عرفی از ادله این نیست که ناظر به مزاحمات باشد و بخواهد اهمیت واجب مورد نظر را از مزاحماتش بیان کند این در مورد مزاحمات اتفاقی است ولی در مورد مزاحمات دائمی عادتاً مولا در محاسباتش مزاحمات دائمی را می‌آورد وقتی ما مثلاً در مثالی که در این بحث ما هست یک دلیلی گفته «وجب الصلاة عند طلوع الفجر» یک دلیل گفته «وجب المشی عند طلوع الفجر» و این دوتا امکان‌پذیر نیست و همیشه این دوتا هم با همدیگر تزاحم دارند. آن دلیلی که می‌گوید «وجب الصلاة» این در واقع ناظر به مشی هست ناظر به یک مزاحمی که یک موقعی ممکن است اتفاق بیافتد به آنها ناظر نیست ولی مزاحمی که دائم به او مزاحمت دارد ناظر هست و می‌خواهد بگوید که ولو آن را هم بیاری باز هم من را بیار. پرسش: می‌خواهد بگوید من اهم هستم ... پاسخ: هر کدامشان می‌خواهد بگوید من اهم هستم. خب این باعث می‌شود که این دوتا دلیل اطلاق داشته باشد نتیجه اطلاق داشتنش تعارض دوتا دلیل نسبت به این اطلاقش است ولی در مزاحمات اتفاقیه اصلاً ناظر به او نیست چون ناظر به او نیست نسبت به او اطلاق ندارد و بنابراین اصلاً تعارضی ندارد بنابراین شارع در مزاحمات اتفاقی نمی‌خواهد با دلیل هر حکمی عدم وجود مزاحم اتفاقی نسبت به حکم را احراز کند در صدد احراز آن قید عدمی نیست ولی در مزاحمات دائمی به صدد احراز این قید هست می‌خواهد بگوید که مزاحم مساوی یا اهم ندارد من اهم هستم آن یا اصلاً واجب نیست هیچ ملاک ندارد یا اگر هم

ملاک داشته باشد ملاکش اضعف هست و مساوی و اهم نیست. ایشان می‌فرمایند به همین بیان پاسخ نکته اول هم به دست می‌آید چون اینکه گفتیم که تمسک به عام در شبهه مصداقیه جایز نیست این در جایی هست که خطاب ما مقید به آن مخصص شده باشد ولی اگر خطاب ما مقید نشده باشد چون خود شارع عدم اشتمال مورد خطاب را نسبت به این قید تضمین می‌کنند دیگر اینجا معنا ندارد که خطاب مقید به عدمش باشد جایی خطاب مقید به عدم می‌شود که شارع می‌گوید شما احراز بکن هر وقت احراز کردی که این عدم در مورد ما وجود دارد حکم را جاری کن ولی جایی که خود شارع آن عدم را احراز می‌کند فرض کنید «اکرام جیرانی» داریم خود شارع می‌خواهد بگوید در جیران من کافر وجود ندارد اینجا دیگر معنا ندارد بگوید «اکرام جیرانی المؤمنین» «اکرام جیرانی إن کانوا غیر کفار» نه خود شارع دارد عدم اشتمالش بر آن قید را احراز می‌کند وقتی این را دارد احراز می‌کند دیگر مقید کردن حکم بی‌معناست این نکته‌ای که ایشان اینجا ذکر کرده در واقع همان نکته‌ای هست که در بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه به آن تمسک می‌کنیم در بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه شهید صدر به این شکل اصلاً بحث را طرح نکرده ولی اینجا طبق تقریرات آقای حائری به آن نکته واقعی بحث رسیده که مهم این هست که ما ببینیم آیا آن شییء که ما مخصص می‌دانیم معانی مخصص هم نه اینکه آن چیزی که حکم ما معنون به عدمش شده نه مخصص یعنی آن چیزی ما می‌دانیم اگر مورد حکم ما مشتمل بر او باشد حکم شاملش نمی‌شود ولی حالا هست یا نیست را کار ندارد فرض کنید «اکرام جیرانی» نسبت به «لا تکرم الکفار» ولو لفظی هم باشد اینکه ما می‌گوییم «لا تکرم الکفار» مخصص «اکرام جیرانی» است معنای مخصص بودن در این بحث این است که اگر در جیران کافری باشد حتماً وجوب اکرام ندارد حالا هست یا نیست را کار ندارد پس بنابراین مخصص بودن به معنای اینکه حتماً این دلیل ما مقید به عدم او شده استثناء شده امثال اینها نیست حتی لفظی هم باشد این به لفظی و لبّی بودنش کار ندارد چه لفظی باشد چه لبّی پرسش: ... مخصص علی

تقدیر .... پاسخ: علی تقدیر اینکه مصداقی داشته باشد حکمش این است اصلاً مراد از مخصص این هست.

آن وقت بعد بحث عمده‌اش این است که آیا واقعاً این مخصصهای تقدیری مخصص بالفعل می‌شود یا نمی‌شود هر جایی که مخصص بالفعل شد دیگر تمسک به عام نمی‌شود کرد چه لفظی باشد چه لبّی باشد هر جایی که مقید نشد می‌توانیم به عام تمسک کنیم چون مقید به او نیست و اینکه کجا مقید هست کجا مقید نیست فرع این است که آیا شارع عدم اشتمال مورد حکم را نسبت به مخصص خودش تضمین می‌کند ظهور دلیل تضمین این هست یا نیست هر جایی که ظهور دلیل این باشد که شارع تضمین می‌کند مثلاً در باب مصالح و مفاسد اینکه موارد حکم این مصلحت دارد یان مفسده دارد این را باید شارع تضمین کند تضمین این موارد به عهده شارع هست بنابراین وقتی شارع می‌گوید «صلوا» این معنایش این است که تمام افراد صلاة ذات ملاک هستند بله اگر فردی از صلاة ملاک نداشت وجوب رویش نمی‌رفت ولی خود شارع این را تضمین کرده پس بنابراین شما نباید بگویید که «الصلاة الواجدة للملاک واجبة» قید نباید بزنید یا بگویید «الصلاة واجبة الا اذا لم تکن واجدة للملاک» این قیدها را نباید بزنید چون خود شارع دارد این عدم وجود آن مخصص را که فاقد ملاک هست می‌گوید تمام صلاتها به عنوان عدم فاقد ملاک متصف هستند یعنی واجد ملاک هستند پس بنابراین اینجا در واقع آقای صدر با تقریر آقای حائری روی اصل نکته‌ی اصلی بحث رفته‌اند که به این لحن. حالا من بحث عام و خاص ایشان را تقریرات آقای حائری چاپ نشده من ببینم آنجا ایشان چه می‌فرمایند ولی تقریرات آقای هاشمی که اصلاً به این شکل بحث مطرح نشده بحث به شکلهای دیگری مطرح شده که «کما ینبغی» نیست.

پس بنابراین محصل فرمایش آقای صدر این هست که در مضادهای دائمی شارع اهم بودنِ ...، یعنی ظهور دلیل در این هست که این حکم ما نسبت به مضادّ دائمی‌اش اهم هست آن یکی دلیل هم چنین ظهوری دارد بنابراین اینها با همدیگر تعارض می‌کنند خب سؤال من این هست که در مواردی تضادّ اتفاقی‌اند مزاحم اتفاقی‌اند در مزاحمات اتفاقیه، یک موقع شما می‌گویید دلیل ناظر به ظرف تزاحم

نیست یا ظرف تزاحم را شامل می‌شود ولی وجوب فعلی در ظرف تزاحم را نمی‌خواهد برساند می‌خواهید این معناها را ملتزم بشوید یک موقعی نه می‌گویید ناظر به ظرف تزاحم هم هست صلّ می‌گوید ولو مزاحمی هم وجود دارد باز هم صلّ است آن هم به نحو فعلی آیا اگر ما فرض کردیم در مزاحمات اتفاقیه به ظرف تزاحم ناظر است اطلاق ظرف تزاحم را هم می‌خواهد بگیرد آن هم به نحو وجوب فعلی آن وقت با تزاحم دائمی تفاوت می‌کند؟ ببینید این طوری است می‌گوید آقا شما نماز را ولو ازاله هم باشد بخوانید. آیا این معنایش این نیست که نماز اهم است همان نکته‌ای که سبب می‌شود که ناظر باشد به اینکه این اهم است در تضاد دائمی همان نکته اینجا هم هست اینکه ما بالوجدان می‌فهمیم که موارد تضاد اتفاقی را نمی‌خواهد بگوید که من اهم هستم بالوجدان این مطلب می‌گوید این به خاطر این هست که آن ناظر به ظرف تزاحم نیست اما ناظر به ظرف تزاحم باشد، حالا این نکته را هم قبل از اینکه ادامه بحث را بگویم ببینید اینکه ما می‌گوییم مطلق دلیلی که مطلق گذاشته همه فروض را شامل می‌شود ما نمی‌خواهیم بگوییم متکلم باید بالفعل همه فروض را تصور کرده باشد نه آن را نمی‌خواهد ولی به نحو ارتکازی به این نحو که اگر این فرض را به او بگوییم می‌گوییم بله من این فرض را هم می‌گویم اگر این نباشد اصلاً اطلاق شکل نمی‌گیرد این طور نیست که خواه ناخواه لفظ مطلق تمام افرادش را شامل بشود این تعبیری که حاج آقا یک موقعی تعبیر می‌کردند می‌گفتند که دلالت دلیل مطلق برای شمول همه افراد لحاظی است بعد توضیح می‌دادند همین را می‌گفتند لحاظی یعنی اینکه اگر کسی متکلم بپرسیم این فرض را می‌گوی؟ باید بگوید می‌گویم. لحاظ تقدیری به این نحو. ولی یک موقعی مطلق گذاشته ولی اگر یک فرض از او سؤال کنید می‌گوید نمی‌دانم حالا باید فکر کنم این معنایش این است که آن مطلقش آن تصوری که از مطلق داشته به گونه‌ای نبوده که این را شامل بشود پرسش: اگر این باشد خیلی احرازش مشکل است ... پاسخ: چرا مشکل است؟ پرسش: ما از کجا بفهمیم ... پاسخ: اگر این نباشد باید در مقام بیان این خصوصیات باشد به این معنا بله اهمال است. پرسش: ... وجدانی است؟ پاسخ: نه اینها ظهور است

ظهور دلیل باید در این باشد دیگر پرسش: ... آن مواردی هم که مشکوک است آنها را هم مدّ نظر دارد پاسخ: مشکوک است نه، نه چنین ظهوری ندارد جاهایی که ما نمی‌دانیم باید این شکلی باشد والا ظهور به این خاطر است یعنی ظهور دلیل اینکه نمی‌دانم حالا اجمالاً این چیزها را بگویم شهید صدر گاهی اوقات یک بحثهایی دارد که اطلاق رفض القیود است نمی‌دانم جمع القیود نیست امثال اینها. به یک معنا جمع القیود است یعنی جمع القیود به این معنا که متکلم می‌خواهد حکم را در جمیع تقادیر اثبات کند ولو به نحو ارتکازی. من وقتی می‌گویم «اکرام العالم» اینکه می‌گوییم این عالم اطلاق دارد هم عالم عادل و عالم فاسق را می‌گیرد ممکن است متکلم به این خصوصیات الان توجه نداشته باشد توجه تفصیلی یعنی باید در ارتکازش باشد که اگر از او سؤال کنیم عالم عادل را می‌گویی؟ می‌گوید بله، عالم فاسق را می‌گویی؟ می‌گوید بله. ولی اگر بگوییم که عالم فاسق را چی؟ خودش می‌ماند می‌گوید نمی‌دانم! این معنایش اهمال دلیل است اگر اطلاق داشته باشد باید وقتی از او سؤال می‌کنیم که حکم مشتمل به این قید یعنی عنوان مشتمل بر این قید و مشتمل بر عدمش را آیا هر دو را مشمول حکم می‌دانی؟ مردد بشود گفت نمی‌داند یا بگوید اصلاً عدم! اینجاها شمول ندارد و به تعبیر دیگر شمول حکم نسبت به جمیع افراد، بعضی از آقایان تعبیر می‌کنند حکم عقل هست وقتی روی طبیعت خودبخود روی افراد سرایت می‌کند خودبخود یعنی چه؟ اصلاً! خودبخود سرایت می‌کند یعنی چه؟ عقل تابع اراده مولاست کاشف اراده مولاست چون می‌گوید اراده مولا ولو ارتکازاً همه افراد را می‌گیرد من هم می‌گویم همه افراد را می‌گیرد عقل چیزی از جانب خودش را چیز نمی‌گذارد که آن طبیعت، اگر طبیعت به نحو اطلاقی به معنای به نحو اطلاقی یعنی این طبیعت به گونه‌ای که اگر از متکلم بپرسیم آیا همه افرادش را مشمول حکم می‌داند بگوید به نحو اگری بالفعل نمی‌خواهیم بگوییم همه افراد را باید تصور کند تکثراتش را هم حتی در موارد عموم هم خیلی وقتها بالفعل افرادش را تصور نکرده. تک‌تک افراد را. دارد تکثرش را لحاظ می‌کند. فرق عام و مطلب این هست که در عام تکثرات افراد را خود تکثرات را نه تک‌تک افراد را اینکه این شیء افراد عدیده دارد و

روی جمیع افراد است ولی اینکه هر فرد را خصوصیات فردیه‌اش را هم لحاظ کنیم در عام لحاظ نمی‌کنند یعنی تفاوت بین عام و مطلق خیلی جدی نیست عام جایی هست که متکثر بودن افراد در او ملاحظه می‌شود مطلق جایی هست که متکثر بودن افراد ملاحظه نمی‌شود ولی خصوصیات افراد متکثره در هیچکدامشان به نحو تفصیلی لحاظ نمی‌شود پرسش: ... در اطلاق مقدمات اطلاق را می‌گویید شمول را ثابت می‌کند باز تکثر ... پاسخ: نه شمول را ثابت می‌کند نه اینکه، پرسش: ... پاسخ: نه حالا فرض کنید استغراقی آن مهم نیست یکجا بدلی است یکجا ممکن است شمولی باشد یکجا ممکن است بدلی باشد آن فرق ندارد بحث من این است شمول را هم اثبات می‌کند نه اینکه می‌خواهد بگوید من ناظر به شمول هستم یعنی منِ دلیل ولی حکم را می‌خواهد بگوید همه افرادش را در بر می‌گیرد این خیلی مهم نیست که خود دلیل یعنی خود لفظ، فرق عام و مطلق در این است که آن چیزی که مطلق با مقدمات حکمت می‌رساند پرسش: لفظ بوضعه می‌رساند ... پاسخ: لفظ قسمتی‌را بوضعه می‌رساند یعنی در واقع ببینید می‌گوییم «کل عالم یجب اکرامه» اینکه عالم افراد عدیده دارد خیلی فرق دارد نفس تکثر افراد را با کل عالم ما ملاحظه می‌کنیم ولی اینکه هیچ یک از این خصوصیات افراد متکثره را لحاظ تفصیلی نمی‌کنیم ولی این مقدارش را می‌خواهیم بگوییم که اینها دیگر به مفاد کل نیست که هر فردی را که دست می‌گذاریم، باید بگوییم آیا این خصوصیات را، یعنی در واقع به یک معنای دیگر بگویم کل عالمٍ گاهی اوقات عالمی که متکلم تصور کرده اینکه عالم افراد عدیده دارد قیدهای مختلف عالم ممکن است اصلاً فاسق باشد را ممکن است متکلم تصور نکرده باشد اینکه عالمی ممکن است باشد عالم باشد ولی کافر باشد فرض کنید می‌گوییم همه عارفها آدمهای خوبی هستند ممکن است متکلم اصلاً یک یهودی ممکن است عارف باشد را تصویر نکرده باشد عارف که می‌گوید اصلاً مفروضش در ذهنش این هست که عارف از فروع مسلمانی است یکی در زمان امام پرسیدند که این عرفان نظری که هست این یهودی هم می‌تواند عارف باشد ایشان گفت بله مانعی ندارد می‌تواند یهودی عارف باشد و امثال اینها خب این تصویری هست که خیلی وقتها آدم

تصور ندارد که عارف ممکن است غیر مسلمان باشد خب اگر متکلم گفت که عارف را شما احترام کن. آن وقت می‌گوییم آیا این اطلاق دارد نسبت به عارف یهودی می‌گوید اینجا باید از او سؤال کرد اگر عارف مسلمان نبود باز هم می‌گوید احترام کن اینجا ربطی به چیز ندارد اگر کل هم می‌گفتیم باز اطلاق نداشت چون این نسبت به مدخول کل یعنی مشکل در مدخول کل است یعنی تصوری که عارف دارد یک مفهومی هست که ملازم با اسلام است عارف را کأنه مسلمان بودن را درج کرده خب بگذریم غرضم این هست که ببینید وقتی ما فرض کردیم اطلاق دلیل فرض تزاحم را هم می‌گیرد این معنایش این است که اگر از متکلم بپرسیم که آیا اگر صلاة با ازاله تزاحم کرد باز هم می‌گوییم صلاة بیاورم شارع می‌گوید بله هنوز هم می‌گویم صلاة را بیاور این معنایش چی هست؟ معنایش این است که صلاة اهم است دیگر یعنی ظهور دلیل پیدا می‌کند بر اینکه می‌خواهد بگوید صلاة اهم است دیگر یعنی اگر همان نکته‌ای که در تضاد دائمی ایشان می‌گوید همان نکته‌اش هم در تضاد اتفاقی اگر دلیل را ناظر به فرض تزاحم هم بگیریم می‌آید بله اگر بگوییم اینها قرینه است بر اینکه فرض تزاحم را نمی‌گیرد درست است. اینجا یک جوابی آقای حائری در آن بحث تزاحم اتفاقی اصل بحث مطرح کرده در حاشیه که إن قلت و قلتها و یک بحثهایی را آنجا آورده ایشان در پاسخ اینکه اینجا تمسک به عام در شبهه مصداقیه، شهید صدر آنجا می‌گوید تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص لبّی هست در صورتی می‌توانیم به عام تمسک کنیم که این مخصص لبّی متصل نباشد اما اگر مخصص لبّی متصل باشد نمی‌شود به عام تمسک کرد و مخصص‌های که مانحن فیه چون خیلی واضح است وضوحش این را به منزله متصل می‌کند قید چیزهای مربوط به تزاحم به خاطر وضوحش آن را به منزله متصل می‌کند قید چیزهای مربوط که به تزاحم به وضوحش می‌شود متصل که آقای هاشمی می‌گویند متصل بودن اینجا مشکلی را حل نمی‌کنند در بیاناتی که ما هم عرض کردیم صریحاً حالا لفظی بگوید دوتا جمله را بگوید مثلاً عارف را اکرام کن و کافر را اکرام نکنم این آیا معنایش این هست که عارف مقید به عدم کفر است ممکن است خود متکلم می‌خواهد بگوید اصلاً عارف کافر نداریم

عارف بودن ملازم هست با عدم الکفر خودش با آن دلیل اطلاقش بخواهد عدم کافر بودن مصادیق عارف را احراز کند بله اگر از اول قید بزند معنای قید زدن این است که دو قسم داریم می‌گوید عارف مؤمن را اکرام کن معنایش این است که عارف دو قسم داریم عارف مؤمن و غیر مؤمن ولی اگر نه دوتا جمله ولو به هم متصل باشند نفس اتصال یکی را قید دیگر قرار نمی‌دهد. حالا به این بیان آقای حائری اشکالش را طرح نمی‌کند ولی به این بیان طرح کنیم اشکال واضح‌تر هست بعد ایشان پاسخی که می‌خواهد بدهد این هست می‌گوید که یک نکته‌ای اینجا وجود دارد آن نکته این است که ما یک علم اجمالی واضح در میان همه مردم هست حالا من این را با بیان خودم عرض می‌کنم همین است ولی یک قدری شیوه بیان شاید فرق کند. ببینید ما هزارتا واجب اگر داشته باشیم ما یقین داریم که اگر اهمی وجود داشته باشد فقط یکدانه‌اش است ممکن است حتی یکدانه‌اش هم اهم نباشد همه با هم مساوی باشند یا لااقل دوتاشان در آن رتبه بالا باشند سه‌تاشان در رتبه بالا باشند اگر یک اهم علی وجه الاطلاقی وجود داشته باشد یکدانه‌شان هست پس این هزارتا حکم اینکه از اول بگوییم همه حکم می‌گوید من اهم‌هستم آن هم می‌گوید من اهم هستم اهم علی وجه الاطلاق آن هم می‌گوید من اهم علی وجه الاطلاق هستم، آن هم می‌گوید من اهم علی وجه الاطلاق هستم، آن هم می‌گوید من اهم علی وجه الاطلاق هستم این با آن علم وجدانی ظاهر عند العرف که نمی‌تواند همه واجبات اهم باشد این خیلی واضح هست دیگر همه واجبات که نمی‌تواند اهم باشد خود همین مانع این هست که اطلاق از اول شکل بگیرد که ناظر به این هست که من اهم هستم. چون از اول ما می‌دانیم که اگر باشد یک در هزار است اگر باشد تازه، تازه آن هم ممکن است اهم علی وجه الاطلاق نباشد. آقای چیز تعبیر می‌کند علم اجمالی داریم که بعضی از واجبات ... من از علم اجمالی را بالاتر می‌گویم، می‌گویم ما یقین داریم صدی نود و نه واجبات این قید در آنها نیست یک علم اجمالی خیلی کت و کلفت نه یک علم اجمالی ساده ما یقین داریم که اگر اهمی وجود داشته باشد فوقش یکدانه است در میان تمام واجبات خود همین از اول مانع انعقاد ظهور اطلاقی دلیل می‌شود پرسش: اینجا شما علم اجمالی را این جوری ...

ما دوتا دوتا را باید لحاظ کنیم شاید این دوتا یکی‌شان پاسخ: نه چون باز هم بعدیش را هم باید لحاظ بکند دیگر فقط دوتا را که نیست این دوتا را لحاظ بکنیم می‌گویم اهم است بعدیش این اهم است، بعدیش این اهم است، بعدیش این اهم است به هر حال با تمام واجبات باید سنجیده بشود دیگر پرسش: ... پاسخ: ... شأنیت تزاحم با همدیگر داشته باشند تمام واجباتی که ممکن است متزاحم باشند بگوییم این از همه آن واجبات دیگر اهم است اینکه نیست که!

بنابراین ایشان می‌گوید خود همین کاشف از این است که دلیل در مقام بیان اهم بودن علی وجه الاطلاق نیست. به نظر می‌رسد این بیان در مزاحمات اتفاقیه بیاید ولی مزاحمات دائمیه یک چنین علم اجمالی که به نحوی واضح باشد که از اول انعقاد ظهور بشود نیست چون مزاحمات اتفاقی این قدر زیاد نیست که چیز باشد اینکه هر دلیلی نسبت به آن مزاحم دائمی‌اش بگوییم از اول من یک علم اجمالی، علم اجمالی وقتی این دوتا را با همدیگر تصور کنیم علم اجمالی حاصل می‌شود که هر دو اهم نیستند ولی این علم اجمالی از اول برای عرف نیست برای عرف نیست به طوری که مانع انعقاد ظهور از اصل بشود و بنابراین روی این تصویری که آقای حائری ذکر کردند ممکن است کلام شهید صدر را تقریر بکینم ولی واقعش این است که خیلی واضح‌تر از اینهاست که ما بخواهیم یک علم اجمالی گنده آنجا درست کنیم بعد با این علم اجمالی بگوییم ظهور دلیل بگوییم فرض تزاحم را شامل است بعد با شمول فرض تزاحم به دلیل یک چنین علم اجمالیی باعث می‌شود که بفهمد که اطلاق ندارد بعد اطلاقش را مقید کنیم اینها چیزهایی نیست که عرف متعارف به راحتی زیر بارش برود چیزی طبیعی‌تر یا همان راه حاج آقا است که راه حاج آقا به نظر من خیلی عرفی است من فقط آن دغدغه‌ای که در راه حاج آقا دارم عمده این هست که به تصور من کشف ملاک در واجبات تشریعه شرعیه مشکل هست. واجباتی که ریشه‌های عقلایی دارد مشکل خاصی ندارد اگر آن نبود آن بیان حاج آقا خیلی خوب بود. بیانی که من عرض می‌کنم از بیان حاج آقا کم عرفی‌تر است یعنی میزان عرفیتش به میزان عرفیت بیان حاج آقا نیست ولی اینکه عرض کردم مایل هستیم بگوییم این فکر می‌کنم این راه حلی که

عرض می‌کنم مؤونه کمتری دارد حالا می‌گویم خیلی اصرار هم نداریم حالا یک راه حل بهتر از این گیر بیاوریم که بتواند همه این وجدانیاتی که انسان دارد را استیعاب کند به آن ملتزم می‌شویم. بنابراین علی أی تقدیر من این را می‌خواهم بگویم که آن نکته‌ای که شهید صدر بنابر تقریرات آقای حائری به وسیله آن نکته بین مزاحمات دائمیه تعارض می‌اندازد بالوجدان بنابر فرض شمول اطلاقات احکام نسبت به فرض تزاحم در تزاحمات اتفاقیه هم می‌آید مگر با آن راه حلهای آقای حائری بخواهیم آن را حل کنیم که به نظرم از جهت مدرسه‌ای یا جهت قواعدی و اصولی و اینها راه حلهای درستی هم هست می‌شود ولی خلاف وجدان عرفی است که عرف برای تفکیک اینها به این پیچ و خمها بخواهد وارد بشود و این پیچ و خمها را بپذیرد پرسش: همان راه هم خیلی روشن نشد در تضاد دائمی که ما علم اجمالی داریم به هر حال یکی از این دوتا تضاد دائمی اهم نیست چطور از اول اطلاق ... پاسخ: نه این علم اجمالی بعداً حاصل می‌شود یعنی این جور نیست که اگر دوتا را از اول وقتی که من یکی را تصور می‌کنم از اول مزاحم دائمی‌اش را که تصور نمی‌کنم پرسش: ... پاسخ: نه ولو تضاد دائمی هم باشد اینکه خصوصیت آن مزاحم دائم وجود دارد این می‌گوید که من نسبت به مزاحمی ندارم اما اینکه حتماً یک مزاحمی وجود دارد یا نه؟ ببینید هر دلیلی می‌گوید من یک مزاحم دائمی که با من منافات داشته باشد وجود ندارد این ظهور را نمی‌شود با علم اجمالی نفی کرد بله یک دلیل دیگر چون در مقابلش وجود دارد آن هم چنین ادعایی دارد در طول وقتی این دوتا دلیل را می‌بیند از یک طرف صلاة مثلاً «یجب الصلاة عند طلوع الفجر» صلاة می‌گوید من باید اتیان شوم «یجب المشی عند طلوع الفجر» می‌گوید مشی باید عند طلوع الفجر اتیان شود در طول است وقتی عرف هر دو را با هم نگاه می‌کند آن علم اجمالی را متوجه می‌شود. حالا در مورد این فردا من می‌خواهم صحبت کنم که آیا نتیجه این مطلب حالا که اینها تعارض کردند تعارض در اصل دلیل هست یا تعارض در همان اطلاقش باقی می‌ماند چون این از بعضی بیانات استفاده می‌شود که تعارض به اصل دلیل سرایت می‌کند پرسش: ... پاسخ: منشأ تعارض مطلق بودن است ولی حالا چکار

باید بکنیم؟ آیا نتیجه این بحث چی می‌شود و امثال اینها این را حالا فردا در موردشان صحبت می‌کنیم بنابراین من این را می‌خواهم بگویم که راه حل شهید صدر در تضاد دائمی درست است ما در واقع اینجا اشکال به این نمی‌کنیم ما می‌خواهیم این را کاشف قرار بدهیم برای اینکه مبنای اصلی ایشان در بحث اصل تزاحم درست نیست که ناظر به ظرف تزاحم هم باشد با وجوب بالفعل یعنی این دوتا را با هم، هم وجوب بالفعل در ظرف تزاحم را بخواهد دلیل اثبات کند اگر وجوب بالفعل در ظرف تزاحم را بخواهد دلیل اثبات بکند به تعارض می‌انجامد مگر برای حل تعارض همان علم اجمالی که آقای حائری قائل هست و قائل بشویم بگوییم آن علم اجمالی در موارد مزاحمات اتفاقیه می‌آید مزاحمات دائمی نمی‌آید و آن راه حلهایی که به نظر پیچهایی دارد که خیلی غیر عرفی هست این محصل عرض ما.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»